

درباره «کبک شکستن»

سیدمرتضی میرهاشمی*

چکیده

زبان فارسی زبانی است ترکیب‌پذیر. همین موضوع سبب شده که بعضی شاعران و نویسندگانی که از خلاقیت ذهنی خوبی برخوردار بوده‌اند بکوشند تا به خلق ترکیب‌های تازه دست یابند. نظامی گنجه‌ای از جمله گویندگانی است که در آثارش با صدها ترکیب تازه و بی‌سابقه روبه‌رو می‌شویم. نظامی از یک سو به‌جهت بهره‌مندی از هوش و استعداد فراوان و از سوی دیگر هم به‌لحاظ آنکه ذوق اهل زمانه خواستار سخن تازه بود و هم از آن رو که تکامل طبیعی زبان ایجاب می‌کرد، توجه خاصی به این موضوع نشان داده است. اگرچه نظامی در ساختن ترکیب‌های جدید خود را به بعضی ترکیب‌های خاص محدود نمی‌کند، روی هم‌رفته تعابیر کنایی در آثار او بسامد بالاتری دارد. یکی از این ترکیب‌ها ترکیب کنایی «کبک شکستن» است که داستان‌سرای گنجه تنها سه بار از آن در خسرو و شیرین و شرفنامه استفاده کرده است. معانی‌ای که در فرهنگ‌های لغت برای این ترکیب کنایی نوشته‌اند بدین قرار است: عشوہ کردن، پی‌گم کردن و پنهان‌داشتن راز. درباره ساختار این ترکیب هرچند در جایی بحثی نشده است، می‌توان در این مورد به فرضیه‌هایی چند قائل شد. آنچه در این نوشتار بدان می‌پردازیم از طرفی به این فرضیه‌ها مربوط می‌شود و از طرف دیگر به معانی ذکرشده در فرهنگ‌ها تا دریابیم که این معانی تا چه اندازه قابل اعتناست و آیا معنی دیگری نیز برای آن متصور است یا نه.

کلیدواژه‌ها: کبک، ترکیب، کبک شکستن، کنایه، معنی، تصحیف، نظامی.

* دانشیار دانشگاه خوارزمی d_mirhashemi@yahoo.com

مقدمه

برای غالب کسانی که سرگرم مطالعه و تحقیق در عرصهٔ زبان و ادب فارسی هستند، بی‌تردید ترکیب‌پذیر بودن این زبان امری قابل‌ملاحظه و ملموس است و چه‌بسا این سهولت ترکیب و انواع آن را از مختصات زبان فارسی به‌شمار می‌آورند (خانلری، ۱۳۶۹: ۵۳/۳). وقتی سخن از کلمات مرکب در میان می‌آید روشن است که منظور از آن کلمه‌هایی ترکیب‌یافته از دو یا سه کلمهٔ مفرد است که از مجموع آن‌ها معنایی مستقل و بدیع حاصل می‌شود (همان). بسیاری از این کلمات مرکب در آثار شاعران و نویسندگان پارسی زبان از نوع ترکیبات کنایی است،^۱ یعنی ترکیباتی که در معنایی جز معنای اصلی خود به‌کار رفته‌اند. برای آشنایی بیشتر با این گونه ترکیب‌ها کافی است نگاهی به فرهنگ‌های لغت یا آثار برجستهٔ ادب فارسی - خواه نظم و خواه نثر- بیندازیم. فراهم بودن زمینه‌های مساعد برای پدید آوردن ترکیبات تازه موجب شده تا در بعضی ادوار ادبی شاهد ظهور گویندگان و نویسندگان خلاق باشیم که از یک سو به نیروی هوش سرشار و قریحهٔ توانای خود و از دیگر سو به یاری قدرت خیال بی‌نظیری که از آن برخوردار بوده‌اند، دست به ساخت ترکیب‌های بی‌شماری زده‌اند که عمده‌تاً ترکیب‌هایی غریب و بدیع هستند. ناگفته نماند که همین ترکیب‌های نو و تازه هنگامی که همچون جویبارهایی روان در بستر زبان فارسی جاری شد اسباب غنای هرچه بیشتر این زبان را فراهم آورد. این بسط دایرهٔ واژگانی زبان وقتی به‌خوبی خود را نشان می‌دهد که مقایسه‌ای میان آثار قرون ششم و هفتم با آثار نخستین دوره‌های شکل‌گیری زبان دری و تدوین نخستین نوشته‌ها به زبان فارسی صورت گیرد.

همان گونه که پیشتر اشاره شد، در گسترش دایرهٔ واژگانی زبان فارسی نقش شاعران و نویسندگان خوش قریحه و برخوردار از استعداد های کم‌نظیر همواره قابل‌ملاحظه است. از جملهٔ این گویندگان خوش‌سخن حکیم نظامی گنجوی است. نظامی که یکی از سرآمدان پهنهٔ شعر فارسی به‌شمار می‌آید، در قرن ششم هجری می‌زیست. او با

پدید آوردن پنج مثنوی ارزشمند که به خمسۀ نظامی شهرت یافته، تحولی شگرف را هم در عرصۀ داستان‌سرایی و به‌ویژه داستان‌های بزمی و غنایی به‌وجود آورد و هم اینکه با ساختن ترکیبات بی‌شمار به زبان فارسی به‌لحاظ واژگان قوت بخشید. بی‌سابقه‌بودن بیشتر این ترکیبات سبب‌شده که این گویندۀ داستان‌سرا در این عرصه هم به شخصیتی بی‌بدیل بدل شود.

اینکه نظامی در استفاده از ترکیب‌های تازه برای خود حد و مرزی نمی‌شناسد و اصرار دارد که حتی الامکان آثار خویش را پر کند از صدها تعبیر نو و چه بسا بی‌سابقه، البته جای شگفتی نیست. هم ذوق اهل زمانه چنین فضایی را برای او فراهم ساخته و هم اینکه خلاقیت وی این فرصت را به او می‌دهد. هرچند نظامی در خلق انواع ترکیب قدرت و مهارت خود را نشان می‌دهد، با این حال وقتی دست به کار ساختن ترکیب‌های تشبیهی و استعاری و کنایی می‌زند سخن او از لونی دیگر می‌گردد، چراکه در چنین مواردی خواننده با تصاویر شعری زیبایی روبه‌رو می‌شود که بر لطف و ملاحظت این قبیل ترکیب‌ها می‌افزاید.^۲

آنچه در این نوشتار مدنظر است تنها پرداختن به برخی ترکیبات نادر است که استفاده از آن در حدی بسیار اندک صورت گرفته است و از این روست که تأمل و درنگ در ساختار آن‌ها تا اندازه‌ای ضروری و لازم می‌نماید. از جملهٔ این ترکیبات می‌توان به ترکیب «کبک بشکستن» اشاره کرد.

تأملی در ترکیب کنایی «کبک بشکستن»

این تعبیر کنایی، چنان‌که از ظاهر آن برمی‌آید، مرکب از دو واژهٔ اصلی «کبک» و «شکستن» است که حرف «ب» نیز بدان افزوده شده است.^۳ بدیهی است که هریک از این دو کلمه (کبک و شکستن) به‌تنهایی نه‌تنها برای خواص و اهل ادب بلکه برای غالب کسانی که فارسی زبان مادری‌شان است یا با زبان فارسی آشنا شده‌اند، پوشیده

نیست. اما شاید شکل ترکیب‌شده این دو واژه و مفهومی که در فرهنگ‌ها برای آن نوشته‌اند برای بسیاری از مردم ناشناخته باشد. پیش از آنکه بخواهیم به گفتگو درباره این تعبیر کنایی بپردازیم و معنا و مفهوم آن را مورد مذاقه قرار دهیم و نیز حدس و گمان‌هایی را درباره ساختار آن مطرح کنیم، جا دارد که نگاهی گذرا به حضور «کبک» در شعر شاعران پارسی‌گوی، دست کم تا قرن ششم و عصر نظامی، که موضوع اصلی این نوشتار به ترکیبی از ساخته‌های وی اختصاص یافته، بیندازیم و بعضی از تصاویر شعری بر ساخته با این عنصر طبیعی را نیز از نظر بگذرانیم.

گویندگانی که در این ادوار به گونه‌ای از کبک در اشعار خود استفاده کرده‌اند غالباً به چند ویژگی از ویژگی‌های آن بیشتر نظر داشته‌اند. این ویژگی‌ها عمدتاً شامل موارد ذیل است:

نوع حرکت و رفتار کبک که از آن به خرامیدن یا کش‌خرامی تعبیر شده است.
بانگ و آواز خوش آن که در قالب «خنده» یا «قهقهه» کبک بیان شده است.
تقابل کبک با باز و عقاب و شاهین و باشه و اشاره به ناتوانی کبک در روبه‌رو شدن با این پرندگان شکاری.

شاعران غالباً از «خرامیدن» که در لغت به معنی راه‌رفتن به ناز و زیبایی آمده (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل خرامیدن) برای به تصویر کشیدن شیوه حرکت و رفتار معشوق یا زیبارویان به‌طور عام - خواه غلامان و خواه کنیزان - استفاده کرده‌اند، چنان‌که مثلاً در این ابیات از مسعود سعد و سنایی دیده می‌شود:

مسعود سعد در غزلی خطاب به معشوق گفته است:

خرامان چو کبک دری از وثاق برون آمده بر زدی آستی

(مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۵۶۳۹)

سنایی در جایی در قالب استعاره از معشوق به کبک دری تعبیر می‌کند و آن‌گاه از خرامیدن او سخن می‌گوید:

باز کردار همی صید کند دیده و دل چون خرامید به بازار در آن کبک دری
(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۴۳)

با این حال، گاه دیده شده که بعضی از شاعران چون منوچهری در مدح اسب
ممدوح و در بیان حرکت آرام و دلنشین آن از لفظ خرامیدن استفاده کرده‌اند:
گاه رهواری چون کبک و گاه جولان چون عقاب گاه برجستن چو باشه گاه برگشتن چو باز
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۴۳)

دربارهٔ خندیدن یا قهقههٔ کبک نیز این نکته شایان ذکر است که در شعر شاعران
عصر غزنوی اول، همچون فرخی و منوچهری و دیگران، چنین تصویری به چشم
نمی‌خورد. اما فی‌المثل تعبیر کردن از آواز کبک به «شعرسرای» یا «نواختن ناقوس» را
می‌توان در میان سروده‌های آنان یافت.^۴ با این حال در فاصله‌ای نه چندان دور از این
دوره و در شعر برخی از شاعران دورهٔ دوم حکومت غزنوی همچون مسعود سعد گاه
با تصاویر شعری با محوریت خنده و قهقههٔ کبک روبه‌رو می‌شویم، مانند این بیت:

بر کوه به قهقهه درآمد از شادی کبک کوهساری
(مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۴۲۳)

خندیدن یا قهقههٔ کبک، که در واقع تعبیری استعاری است، در آثار نظامی در سطح
گسترده‌تری به چشم می‌خورد که این موضوع می‌تواند با غنایی بودن آثار او مرتبط
باشد.^۵

ملموس‌ترین و در عین حال گسترده‌ترین شکل حضور کبک در اشعار شاعران
پارسی‌گو مربوط می‌شود به مواردی که شاعران از تقابل این پرنده با پرندگان شکاری
که در کمین آنانند سخن می‌گویند. مثلاً وقتی شاعری می‌خواهد از عدل و داد ممدوح
خود یاد کند موضوع کبک و باز را پیش می‌کشد، چنان‌که در ابیات زیر از امیر معزی
و سوزنی سمرقندی می‌بینیم:

ای مبارک خسروی کز عدل تو یابد امان سینۀ دراج و کبک از چنگل باز و عقاب
(امیر معزی، ۱۳۶۲: ۶۶)

که آشیانه کند کبک بر سر شاهین جهان چنان است از عدل خسرو شاهان
(سوزنی، ۱۳۳۸: ۳۲۸)

نظامی در جایی از خسرو و شیرین از زبان شیرین که در قصر خویش را به روی خسرو بسته است، در پاسخ خسرو که کار معشوق را از رسم میهمان‌نوازی به دور می‌داند، می‌گوید:

نه مهمانی تویی باز شکاری طمع داری به کبک کوهساری
(نظامی، ۱۳۶۲ الف: ۳۰۷)

صرف‌نظر از این موارد که کاربردی عام‌تر داشته، با تصویرهای دیگری نیز در دیوان برخی شاعران به‌ویژه شاعران آذربایجان روبه‌رو می‌شویم که به نظر می‌رسد حاصل ابتکار و خلاقیت ذهن این دسته از گویندگان است. چنان‌که مثلاً خاقانی از «لب خونین» و «مهر» کبک یاد می‌کند و مجیرالدین بیلقانی از «خرقه پوشیدن» و «فاسق بودن» آن سخن می‌گوید.^۶

آنچه درباره کبک در زبان شاعران نخستین ادوار شعر فارسی گفته شد و تصاویر شعری مرتبط با آن، هرچند از تنوعی برخوردار است، روی‌هم‌رفته به‌لحاظ کمیّت چندان گسترده نیست. اگرچه گویندگان متعددی سعی کرده‌اند در اشعار خود به‌نحوی از این عنصر استفاده کنند، ترکیب آن با کلمه «شکستن» و به‌کاربردن آن در مفهومی تازه تنها در برخی مثنوی‌های نظامی به‌چشم می‌خورد. درست است که در مواردی که از تقابل کبک و پرنندگان شکاری سخن رفته می‌توان شکستن کبک را در معنای قاموسی آن یعنی از بین بردن و مغلوب ساختن کبک تصور کرد، اما مفهومی که غالباً در فرهنگ‌های فارسی برای این ترکیب به‌کار برده‌اند چیز دیگری است.

آنچه را فرهنگ‌نویسان درباره معنا و مفهوم کبک‌شکستن نوشته‌اند عمدتاً ناظر بر معنای واحدی است و آن عبارت است از: رازنهان داشتن، پی‌گم کردن و عشو کردن.^۷ ناگفته نماند که همه فرهنگ‌نویسانی که این ترکیب را در آثار خود آورده‌اند، پس از

بیان معنای آن، دو بیت از نظامی گنجوی را شاهد گفتار خویش نقل کرده‌اند: بیتی از منظومه خسرو و شیرین و بیت دیگر از شرفنامه. بیتی که از خسرو و شیرین نقل شده مربوط به آن بخش از داستان است که خسرو - در حالی که از نشئه شراب سرمست است و جایگاه را خالی از اغیار می‌بیند - هوس کام‌جویی از شیرین به سرش می‌زند. شیرین که برخلاف خسرو در مستی به سر نمی‌برد، به خواسته وی وقعی نمی‌نهد و می‌کوشد تا با بیانی توأم با ادب رفتار خود را توجیه کند. از این رو به خسرو می‌گوید:

اگر نازی کنم مقصودم آن است که در گرمی شکر خوردن زیان است
مرا شکر مبارک شاه را قند چو زین گرمی بیاسایم یکچند
(نظامی، ۱۳۶۳: ب: ۴۴)

خسرو که از رفتار و گفتار شیرین ناخرسند است در پاسخ عذرانگیزی شیرین چنین می‌گوید:

تو را این کبک بشکستن چه سودست که باز عشق کبک را ربودست
وگر خواهی که در دل راز پوشی شکیت باد تا با دل بکوشی
تو نیز اندر هزیمت بوق می زن ز چاهی خیمه بر عیوق می زن
تو خود دانی که در شمشیر بازی هلاک سر بود گردن‌فرازی
(همان: ۱۴۶-۱۴۷)

ظاهراً نویسندگان فرهنگ‌ها با توجه به فضای داستان و ناز و کرشمه شیرین و پیوند و ارتباط ابیات پیش و پس بیت شاهد، چنین استنباط کرده‌اند که «کبک بشکستن» در اینجا معنایی جز «پی‌گم کردن» و «عشو کردن» ندارد. بدیهی است با نظر به اینکه غالباً در فرهنگ‌ها درباره ساختار ترکیبات حرفی زده نمی‌شود و تنها به معنای آن بسنده می‌کنند، از این رو هیچ‌یک در پی آن نبوده‌اند که به رابطه بین اجزای ترکیب با یکدیگر اشاره‌ای بکنند. البته این مطلب را هم نباید نادیده گرفت که فرهنگ‌های متأخر همواره در ثبت واژگان و ترکیبات آثار کهن به فرهنگ‌های متقدم نظر داشته‌اند

و همان معانی را - البته خیلی وقت‌ها با ذکر نام آن فرهنگ‌ها- در اثر خود آورده‌اند و کمتر می‌بینیم که مؤلف خود در باب معنای یک کلمه اظهار نظر کرده باشد.

در *شرفنامه* - که بخش اعظم *اسکندرنامه* نظامی را به خود اختصاص می‌دهد- شاعر البته در دو جا از این ترکیب کنایی استفاده کرده است: یکی آنجا که اسکندر به جنگ دارا- آخرین پادشاه هخامنشی- می‌اندیشد و اینکه چگونه بتواند بر وی دست یابد و سرزمین ایران را مسخر خویش سازد. بنا به روایت شاعر در حالی که این موضوع تمامی فکر و اندیشه اسکندر را به خود مشغول ساخته، به قصد شکار راهی صحرا می‌شود. در صحرا چشمش بر دو کبک می‌افتد که در حال جدال و کشمکش با یکدیگرند. اسکندر یکی از آن دو را به نام خود نشان می‌کند و دیگری را به نام دارا. آن‌گاه چنین می‌انگارد که هریک از آن دو پیروز شود یا شکست بخورد، آن را یادآور حال خود و دارا بداند و بر اساس آن تصمیم بگیرد. سرانجام پس از مدتی کشمکش، آن کبکی پیروز می‌شود که اسکندر آن را بر نام خود فال زده بود. اگرچه این امر موجب شادمانی اسکندر می‌شود و او را بر پیروزی بشارت می‌دهد، چیزی نمی‌گذرد که صحنه دگرگون می‌شود و کبک پیروز به محض برخاستن و به پرواز درآمدن در پشته کوه، خود شکار عقابی می‌گردد. اسکندر از دیدن این صحنه متأثر می‌شود. نظامی در به تصویر کشیدن این بخش از داستان و بیان این واقعه می‌گوید:

چو بشکست کبک دری را عقاب ملک کبک بشکست و آمد به تاب

(نظامی، ۱۳۶۳: ج ۱۴۳)

در مصراع اول بیت، چنان‌که ملاحظه می‌شود، شکستن کبک در نقش فعل مرکب به کار نرفته است، بلکه «شکستن» در صورت فعل متعدی و در معنای غالب شدن یا از پای درآوردن به کار رفته است و «کبک» نیز از نقش و حالت مفعولی برخوردار است. اما در مصراع دوم شاعر از ترکیب کبک شکستن استفاده کرده است. برخی شارحان آثار نظامی، شاید با توجه به معنای مضبوط این ترکیب در فرهنگ‌های لغت، آن را در

این جا «پنهان داشتن راز دل» معنا کرده‌اند.^۸ اگر این نظر یا به تعبیر دیگر این معنا را بپذیریم، در آن صورت برای ایجاد رابطه و پیوند میان دو بخش مصراع دوم بیت برای دست‌یابی به معنایی ملموس و قانع‌کننده چاره‌ای نداریم جز آنکه حرف عطف «و» را که پیونددهندهٔ دو بخش جمله است از نوع «واو حالیه (ر.ک مشکور، ۱۳۴۹: ۲۰۹) بدانیم و با نظر به اینکه «به تاب آمدن» در اینجا جز «غمگین گشتن» یا «مضطرب گردیدن» معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد، به این نتیجه برسیم که ملک راز دل پنهان کرد در حالی که از مشاهدهٔ آن واقعه سخت غمگین و آشفته بود.

در جایی دیگر از شرفنامه با ابیاتی روبه‌رو می‌شویم که شاعر در آن از سبب شکست دارا در جنگ با اسکندر یاد می‌کند. در این ابیات نظامی با تأمل در معنای «شکسته‌دل» که در فرهنگ‌ها به معنی «پریشان‌خاطر و ملول آمده (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دل)، گویی می‌خواهد به این واقعیت اذعان کند که هر کس با دلی پریشان و خاطری آشفته در پی انجام‌دادن کاری برآید به نتیجهٔ مطلوبی دست نخواهد یافت. دارا نیز چون دچار این پریشانی خاطر بود، هر چند که می‌کوشید آن را پنهان سازد، سرانجام در برابر حریف خود مغلوب شد و از پای درآمد:

چنین گفت رستم فرامرز را	که مشکن دل و بشکن البرز را
همین گفت با بهمن اسفندیار	که گر نشکنی بشکنی کارزار
شکستی کزو خون به خارا رسید	هم از دل شکستن به دارا رسید
شکسته دل آمد به میدان فراز	ولی کبک بشکست با جرّه باز

(نظامی، ۱۳۶۳: ج ۲۳۲)

مرحوم حسن وحید دستگردی «کبک شکستن» را در این بیت به معنی «پنهان داشتن راز» دانسته است. جرّه باز (باز جرّه) هم که در لغت در معنای باز نر و چست و چالاک و شکاری است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل جرّه) در اینجا استعاره است برای اسکندر و رازی

که دارا از اسکندر پنهان داشته چیزی نیست جز همان هراس و نگرانی وی در نبرد با حریف خود.^۹

کاربرد ترکیب کبک شکستن از این سه موردی که بدان اشاره کردیم فراتر نمی‌رود؛ نه در آثار نظامی و نه در هیچ اثر شعری و ادبی دیگری.^{۱۰} این محدودیت کاربرد و عدم رواج و گسترش آن در عین حال که کار را بر اهل تحقیق در دست‌یابی به نظری مستدل و عقلانی دشوار می‌سازد، همواره خوانندگان این قبیل آثار را با سؤال‌هایی چند روبه‌رو می‌کند؛ سؤال‌هایی هم مربوط به ساختار و شکل ظاهری ترکیب کبک شکستن و هم شامل معنا و مفهوم مندرج در فرهنگ‌ها پیرامون آن. آیا نظامی بی‌واسطه و تنها به نیروی ذهن خلاق خود دست به ایجاد چنین تعبیری زده است؟

چه نسبتی است میان کبک شکستن با عشوه و ناز کردن؟

ارتباط ظاهر این ترکیب کنایی با مفهوم پنهان‌داشتن راز در چیست؟

آیا تصحیف و تغییری در جزء اسمی این ترکیب (کبک) صورت گرفته است؟

آیا ترکیب کبک شکستن هم از نوع ترکیب‌هایی چون نان شکستن، ناهار شکستن و دل شکستن و جز آن است؟

آیا معانی‌ای که فرهنگ‌ها درباره این تعبیر کنایی نوشته‌اند کاملاً قابل پذیرش است و خدشه‌ای بر آن وارد نیست؟

بدیهی است که طرح سؤال‌هایی از این دست از یک طرف مربوط می‌شود به جزء فعلی این ترکیب (شکستن) که هر چند دارای معانی متعددی است، هیچ‌یک در اینجا برای به دست دادن معنی کنایی موردنظر فرهنگ‌نویسان راه گشا نیست. چگونه از پیوستگی این دو کلمه مثلاً معنی عشوه کردن حاصل می‌شود؟ یا پنهان کردن راز؟ از سوی دیگر، نبودن شواهد در دیگر آثار ادبی هم راه را برای رسیدن به قولی به دور از هرگونه ابهام و شبهه می‌بندد.

شاید سهل‌ترین و در عین حال کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به مقصود آن باشد که از چارچوب معانی مذکور در فرهنگ‌ها خارج نشویم و به توجیه این معانی پردازیم؛ توجیهی که هرچند ممکن است اقناع‌کننده باشد، به‌طورقطع از ویژگی‌های یک تحقیق علمی بهره‌چندانی نخواهد داشت. چنان‌که فی‌المثل بپذیریم که شاعر بی‌آنکه به پیوند اجزای ترکیب نظر داشته باشد از یک طرف با در نظر گرفتن شیوه رفتار و خوش‌خرامی کبک این تعبیر را در معنای ناز و عشوه کردن شیرین به کار برده است و از طرف دیگر با توجه به اینکه «گویند کبک سر به زیر برف کند و چون در آن حال کسی را نبیند پندارد که دیگران نیز او را نبینند» (ر. ک دهخدا، ۱۳۶۳: ۲/ذیل «مثل»)، ذهن شاعر به معنی پنهان داشتن راز و پی‌گم کردن متمایل شده باشد.

در بحث پیرامون ساختار و شکل ترکیب کنایی کبک شکستن اگرچه، چنان‌که پیشتر هم اشاره شد، به نظر می‌رسد در وهله اول ذهن خلاق شاعر خالق آن بوده باشد و عدم استفاده شاعران هم‌عصر نظامی در گنجه و شروان و روی هم‌رفته در خطه آذربایجان نیز این نظر را تأیید می‌کند، چراکه اگر این تعبیر خاص محیط زندگی شاعر بوده باشد دست کم باید در شعر شاعران آذربایجان هم نشانی از آن یافت. اما در اینکه شاعر بی‌واسطه این ترکیب را ساخته یا با دخل و تصرف در اجزای ترکیبی که در زبان محاوره به شکلی دیگر مورد استفاده مردم بوده، تنها به لحاظ شباهت ظاهری آن دو به ساخت آن دست زده است. این پنداشت که تصحیفی در اجزای ترکیب صورت گرفته باشد راه را بر ابراز فرضیه‌هایی چند می‌گشاید؛ فرضیه‌هایی که هرچند ممکن است برخی معقول‌تر و پذیرفتنی‌تر از بقیه به نظر آید، در مجموع در حد همان فرضیه باقی می‌مانند. حال با پذیرش این معنا به گفتگو پیرامون بعضی از این حدس و گمان‌ها می‌پردازیم که در مورد دگرگونی جزء اسمی این تعبیر کنایی می‌تواند مطرح شود. آنچه در این مرحله درخور توجه و تأمل است این است که چه‌بسا حرفی یا حروفی از جزء اسمی ترکیب کبک شکستن یعنی واژه «کبک» جابه‌جا شده باشد و با توجه به

اینکه ابدال و قلب غالباً چیزی است که در هر زبانی به‌طور نسبتاً قابل‌توجهی روی می‌دهد، این نظر قوّت می‌گیرد که دور نیست چنین تصرّفی در اینجا هم صورت گرفته باشد. به هر روی، برای دستیابی به معنای درست این ترکیب کنایی ناچاریم فرضیه‌های گوناگون را مورد بررسی قرار دهیم.

واژه «کَپَک» یکی از واژه‌هایی است که به‌لحاظ شکل به کلمه «کَبَک» نزدیک است. این کلمه که آن را برابر «کَفَک» دانسته‌اند، دارای معانی متعددی است. از جمله این معانی باید به «کف دست» اشاره کرد (معین، ۱۳۶۲: ذیل حرف ک). تبدیل حرف «پ» به «ف» غالباً در زبان محاوره و آثار مدوّن فارسی رایج و متداول است و شواهد فراوانی برای آن می‌توان یافت؛ همچون پیروزه = فیروزه، پیل = فیل و جز آن (خانلری، ۱۳۶۹: ۸۰/۲). اما آنچه در اینجا موضوع بحث ماست همان شکل متأخرتر کلمه یعنی «کَپَک» است که چنان‌که اشاره کردیم در معنای «کف دست» به‌کار رفته است. تغییراتی که در این کلمه محتمل است صورت گرفته باشد بدین‌قرار است:

«کَپَک» به تدریج و جهت سهولت تلفظ به «کَپَک» تغییر یافته و در تغییر ثانوی و به پیروی از قاعده ابدال «پ» به «ب» بدل شده است: کَپَک ← کَپَک ← کَبَک. آن‌گاه از ترکیب کلمه کَبَک با فعل شکستن معنایی تازه همچون: کف‌زدن، شادی کردن و شبیه آنچه که امروز «بشکن بشکن» می‌گویند یا «بشکن‌زدن» (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل حرف ب) حاصل شده است. چنانچه این فرضیه را بپذیریم و «کَبَک بشکستن» را همان «کَپَک بشکستن» بدانیم، بین معنای آن با معنایی که در فرهنگ‌ها برای این ترکیب کنایی نوشته‌اند قرابت چندانی مشاهده نخواهیم کرد. اما در این چارچوب معنای روشن و دقیقی برای ابیات نظامی می‌توان یافت و آن اظهار شادمانی یا تظاهر به شادی و شادمانی است.

فرضیه دیگر اینکه کلمه «کَبَک» را در این ترکیب تصحیف کلمه «کَیک» در نظر آوریم که یکی از معانی آن «مردمک چشم» است (خلف‌تبریزی، ۱۳۶۱: ذیل حرف

ک). در این حالت اگر براساس قواعد بلاغت و مقولهٔ مجاز، که یکی از انواع آن ذکر جزء و ارادهٔ کل است، بتوان پذیرفت که کلمهٔ کبک (مردمک چشم) می‌تواند در معنای چشم مورد استفاده قرار گیرد، در این صورت شاید بتوان از ترکیب آن با فعل «شکستن» همان مفهوم «غمزه» (حرکت به گوشهٔ چشم) یا عشوه کردن را اراده کرد که با معنای موردنظر فرهنگ‌نویسان مطابقت پیدا می‌کند. بنابراین با قبول این فرضیه با عبارتی بدین شکل روبه‌رو خواهیم شد: کبک شکستن = کبک شکستن = عشوه کردن.

فرضیهٔ سومی که باز می‌تواند در اینجا مطرح گردد این است که کلمهٔ کبک را در این ترکیب کنایی تغییر یافتهٔ کبک = کفک که در لغت به معنای مطلق «کف» به کار رفته است، اعم از کف صابون، کف آب، کف گوشت، کف دهان، کف شیر و جز آن (خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ذیل حرف ک) بدانیم که پس از ترکیب با فعل «شکستن» جهت سهولت و روانی تلفظ آن حرف «پ» ساکن شده و در زبان محاوره رفته‌رفته حرف «پ» به «ب» تبدیل شده باشد. نتیجه‌ای که قبول این فرضیه می‌تواند عاید خواننده کند این است که کبک شکستن همان کفک (کف) شکستن است و این می‌تواند مشغول شدن به کاری باشد که از ثبات و اعتبار تهی است. سپس با تعمیم این معنا به معنای موردنظر نویسندگان فرهنگ‌ها شاید بتوان به این معنا دست یافت: کبک شکستن (کفک شکستن) = کبک شکستن: تظاهر کردن به امری که از واقعیت بی‌نصیب است، یا به عبارت دیگر، پی‌گم کردن یا پنهان داشتن راز (حقیقت یک امر). ناگفته نماند که تعبیری به شکل کبک شکستن هم البته در آثار شاعران و نویسندگان دیده نشد و آنچه در اینجا مطرح است در حد همان نظر و فرضیه است.

هم‌نوایی کلمهٔ «کبک» با «کعک» و معانی‌ای که برای این کلمه در فرهنگ‌ها می‌بینیم، راه را بر بیان فرضیه‌ای دیگر هموار می‌سازد. براساس این فرضیه واژهٔ «کعک» که آن را معرّب «کاک» فارسی دانسته‌اند، دارای معانی متعددی است همچون:

نوعی نان روغنی و شیرین؛ نان گردی که از آرد و شیر و شکر و جز آن درست کنند؛ نان خشک که از آرد خشک بی شیر و روغن پخته شده باشد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل کعک).

مردمک چشم که به عربی انسان العین خوانند (خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ذیل کعک).
نام قلعه‌ای در آذربایجان (همان).

از میان معانی‌ای که برای کلمه کعک آوردیم سه مورد اول، صرف‌نظر از تفاوت در نوع نان، هر سه یک معنا را برای ما روشن می‌سازند. حال با توجه به اینکه ترکیب فعلی «نان شکستن» در معنای «طعام خوردن و قبول دعوت کردن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل کلمه شکستن) در زبان فارسی و در آثار منظوم و منثور کلاسیک سابقه دارد، این گونه به نظر می‌رسد که ممکن است ترکیب کنایی کبک شکستن شکل تغییر یافته کعک شکستن (نان شکستن) باشد. اما از سوی دیگر، این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که دیده‌نشدن کلمه مرکب کعک شکستن در فرهنگ‌های لغت سبب پدید آمدن این ظن می‌شود که چنانچه چنین ترکیبی هم رایج بوده حتماً کاربردی محلی و محاوره‌ای داشته است. بر فرض درستی این نظر باز هم این مطلب که آیا نظامی آن را از زبانی محلی گرفته و با تصرف در آن ترکیب کبک شکستن را ساخته است یا اینکه در زبان غیرنوشتاری به شکلی که نظامی آن را به کار برده معمول بوده است، به‌خوبی روشن نیست. به هر روی، اگر کبک شکستن را همان کعک شکستن به معنای نان شکستن (طعام خوردن و قبول دعوت کردن) بدانیم، البته دستان در تأویل این سه بیت نظامی بسته نخواهد ماند. اما اگر واژه کعک را با توجه به دو معنای دیگر آن در نظر آوریم، در ترکیب آن با مصدر «شکستن» دو معنا حاصل خواهد شد:

۱) کعک (مردمک چشم) شکستن ۲) کعک (قلعه) شکستن که برای تبیین معنای هر سه بیت شاهد دستان بازتر است، بدین معنی که مثلاً اگر «کعک» را با در نظر گرفتن معنای «مردمک چشم» و با استفاده از مقوله مجاز لفظی و به اعتبار علاقه جزء و کل به

معنای مطلق «چشم» بدانیم، در آن صورت ترکیب «کعک شکستن» برابر با «چشم شکستن» خواهد بود که در فرهنگ‌ها مرادف «چشم‌سپیدشدن» به کار رفته و از جمله معانی آن «بی‌حیا و گستاخ‌شدن» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل چشم). با توجه به این مطلب شاید بتوان همان معنایی را که شارحان نخستین بیت شاهد در این نوشتار برای کبک بشکستن نوشته‌اند (عشوہ کردن، ناز کردن، پی‌گم کردن) پذیرفت.

اما اگر بخواهیم ترکیب «کعک شکستن» را در معنای «قلعه شکستن» مورد توجه قرار دهیم، در این حالت به نظر می‌رسد باید آن را کنایه از انجام‌دادن کاری بزرگ و دشوار دانست، درست مانند عبارت «شاخ غول را شکستن» که در فرهنگ‌ها به همین معنی به کار رفته است (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل شاخ). حال با نظر به این معنا شاید بتوان در ابیات دوم و سوم شاهد در این نوشتار، که یکی درباره اسکندر است و دیگری درباره دارا، چنین نتیجه گرفت که هریک از این شخصیت‌های داستانی، با وجود هراسی که از رقیب خود دارند، خویش را پیروز میدان می‌دانند یا دست‌کم تظاهر به پیروزشدن می‌کنند. بنابراین، اگر بپذیریم که ممکن است کبک شکستن شکل دگرگون‌شده کعک شکستن در معنای انجام‌دادن کاری بزرگ و شگرف باشد، بدیهی است که حاصل آن به‌منزله کسب پیروزی است.

طرح فرضیه‌هایی از این دست، هرچند در بحثی علمی امری غریب به‌نظر نمی‌رسد، به هر حال به صرف اینکه بر حدس و گمان استوار است همواره جای درنگ و تأمل دارد. بنابراین بهتر آن است که با نظر به تقابل کبک با پرندگان شکاری و حاصل این برخورد که به‌طور قطع مغلوب‌گشتن و شکست کبک را در پی خواهد داشت، بار دیگر این ترکیب را مورد بررسی قرار دهیم. چنان‌که در تعریف کنایه گفته شد، یک عبارت کنایی در واقع دارای دو معنای نزدیک و دور است که مراد گوینده معنای دور آن است. ظاهر این تعبیر که روشن است: شکستن یا از پا درآوردن و کشتن کبک. اما وقتی که درباره شیرین، اسکندر و دارا به کار گرفته می‌شود، بی‌تردید معنای کنایی آن

در نظر است. از این رو بهتر است با بیرون آمدن از حصاری که فرهنگ‌نویسان در بیان معانی این عبارت ساخته‌اند به طرح معنایی پردازیم که با هر سه بیت شاهد سازگار باشد.

با توجه به رفتار تبخترآمیز کبک و خرامش و عشو‌ها و دلبری‌هایی که در مسمای اسم کبک جمع شده است کبک شکستن را به معنی حالت انفعال و اثرپذیری در نظر می‌آوریم.

با نظر به ویژگی‌هایی که برای کبک برشمردیم و از طرف دیگر با تأمل در معنای شکستن که در عین حال بیانگر شکست عاطفی و روحی هم هست، اگر انفعال همراه با تحقیر و ازمیان‌رفتن منش فرد را برای کبک شکستن بپذیریم، که در آن صورت این معنا هم قابل انطباق بر هر سه بیت شاهد تواند بود، چنان که در یک جا خسرو به شیرین می‌گوید که تحمیل رفتار تحقیرآمیز تو بر من سودی ندارد و در جای دیگر اسکندر پس از مغلوب شدن کبک پیروز به دست عقاب - که آن را به نام خود فال‌زده بود - خودش را گویی حقارت‌زده یافت و این امر سبب خشم و بی‌تابی او شد و در آنجا هم که از شکسته‌دل آمدن دارا به میدان سخن می‌گوید، کبک شکستن چه بسا تداعی‌کننده پذیرش حقارت شکست در برابر اسکندر باشد.

مفهوم "تظاهر کردن به پیروزی و خود را در برابر حریف نباختن" نیز در هر سه موردی که نظامی این تعبیر را به کار برده به گونه‌ای قابل پذیرش و اقناع‌کننده تواند بود.

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه درباره ترکیب "کبک شکستن" در جایی بحثی نشده و در همه فرهنگ‌ها تنها معنای واحدی را برای آن ذکر کرده‌اند، در این نوشتار بر آن شدیم تا از یک سو به بیان و بررسی فرضیه‌هایی درباره ساختار این ترکیب پردازیم و از سوی دیگر تأملی در مورد معنای آن داشته باشیم. طرح این فرضیه‌ها، بی‌آنکه بخواهیم درباره

میزان نزدیک بودن آن‌ها با واقعیت ادعایی کرده باشیم، می‌تواند دریچه‌ای باشد برای تحقیق در مقوله‌هایی از این دست.

در زمینه معنای این ترکیب گفتنی است معنای مندرج در فرهنگ‌ها همه‌جا نمی‌تواند با مقصود شاعر سازگاری داشته باشد. با درنگ در ابیات شاهد می‌توان معنی "حالت انفعال و متأثر گشتن" و "پذیرش همراه با تحقیر چیزی" و نیز "تظاهر کردن به پیروزی و خود را نباختن" را برای آن در نظر گرفت که ظاهراً تناسب بیشتری با آنچه مورد نظر شاعر بوده خواهد داشت.

پی‌نوشت

۱. در تعریف کنایه نوشته‌اند: واژه «کنایی» منسوب به «کنایه» است و کنایه در لغت به معنای «پوشیده سخن گفتن است چنان که معنای آن صریح نباشد اما فرهنگ‌نویسان غالباً آن را در مورد مجاز (هر کلمه‌ای که در غیر معنی اصلی به کار رود) به‌طور عموم به کار برند» (معین، ۱۳۶۲: ذیل کنایه). کنایه در زبان علمای بلاغت یکی از مقوله‌های چهارگانه علم بیان (تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز) است. وقتی دانشمندان علم بلاغت از کنایه سخن می‌گویند عموماً آن را سخنی می‌دانند که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد؛ چنان که بگویند «پخته‌خوار»، به معنی مردم تبلی که از دسترنج آماده دیگران استفاده می‌کنند» (همایی، ۱۳۶۱: ۲۵۵/۲). کنایه، همچنان که در دیگر مقوله‌های تشبیه و استعاره و مجاز به چشم می‌خورد، برای خود تقسیم‌بندی جداگانه‌ای دارد و شامل انواع و اقسامی است که پرداختن به آن از حوصله این نوشتار بیرون است (برای آشنایی با اقسام کنایه ر. ک رجایی، ۱۳۵۹: ۳۲۴-۳۳۴).

۲. از جمله ترکیب‌های تازه کنایی در آثار نظامی می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: پرده زنبوری کنایه از آسمان (مخزن الاسرار، ۱۰۶) روضه ترکیب کنایه از جسم (مخزن الاسرار، ۴)، خروس آتشین تاج کنایه از صراحی شراب (خسرو و شیرین، ۹۷)، سینه کردن کنایه از فخر کردن (مخزن الاسرار، ۴۴). نمونه‌های زیبای ترکیب‌های تشبیهی و استعاری بدین قرار است: شیر مهربانی، باغ دلنوازی، پیراهن صابری، گل مهر و صحرای اندوه در لیلی و مجنون (۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۸ و ۱۳۸)، ناف عزلت و بوی شفقت در خسرو و شیرین (۲۴ و ۳۳۰) و مشام بخت و توبه عشق در لیلی و مجنون (۳۱ و ۱۵۶).

۳. بهار از این حرف که بر سر فعل‌ها درمی‌آمده است به حرف تأکید تعبیر می‌کند و به رد سخن کسانی می‌پردازد که آن را حرف زینت گفته‌اند (بهار، ۱۳۷۶: ۳۳۳/۱).

۴. فرخی در این مورد می‌گوید:

وقت آن شد که به دست آید طاووس و تذرو
تا شود بر سر شیخ کبک دری شعسرای
(فرخی، ۱۳۸۸: ۳۶۶)

منوچهری هم از بانگ کبک این گونه یاد می‌کند:

کبک ناقوس‌زن و شارک ستورزن است
فاخته نای‌زن و بط شده طبورزن
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱)

۵. از جمله ابیاتی که در این موضوع در آثار نظامی به چشم می‌خورد این‌هاست:

خنده طوطی لب شکر شکست
قهقهه پر دهن کبک بست
(مخزن الاسرار، ۱۵۹)

نای قمری به ناله سحری
خنده برده ز کام کبک دری
(هفت پیکر، ۳۲۹)

شده بلبله بلبل انجمن
چو کبک دری قهقهه در دهن
(شرفنامه، ۳۰۲)

۶. خاقانی در جایی به لب خونین کبک اشاره می‌کند:

با لب خونین چون کبک شدی و چو تذرو
چشم خونین ز تو بر سان پدر باد پدر
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۶۲۸)

و در بیتی دیگر از مهر کبک می‌گوید:

کبک مهرم کز قفس بیرون شوم
هم قفس را آشیان خواهم گزید
(همان، ۱۶۹)

مجیرالدین نیز به خرقة پوشی کبک اشاره می‌کند:

ماجرای طوطی نکوتر بر زبان راند ز کبک
گرچه دائم کبک در خرقة ست و طوطی در قبا
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۶)

و از اوست درباره فاسق بودن کبک:

مبین به کبک که او فاسقی است در خرقة
نگر به مور که او مؤمنی است با زَنار
(همان، ۱۰۵)

۷. در این باره رک: فرهنگ نفیسی، علی اکبر نفیسی؛ فرهنگ‌نامه کُنایه، منصور میرزانی؛ فرهنگ بزرگ سخن، حسن انوری؛ فرهنگ فارسی، محمد معین؛ لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا.

۸. مرحوم حسن وحید دستگردی در توضیح این بیت نوشته است:

کبک شکستن کُنایه از راز پنهان داشتن است، یعنی چون عقاب کبک دری را شکست اسکندر هلاک خود را از آن پیش‌بینی کرد ولی به خود تاب و صبر داده و راز دل را پنهان داشت (نظامی، ۱۳۶۳: ج. حاشیه ۱۴۳).

۹. در شرح این بیت وحید دستگردی در حاشیه صفحه ۲۳۲ شرفنامه نوشته است: دارا دل شکسته و ترسان به میدان آمد اما راز دل و ترس خود را از اسکندر، که چون بازجره بود، در پوشانید.
۱۰. با جستجو در بسیاری آثار (از طریق نرم افزار درج ۳ و هم از طریق مراجعه مستقیم به کتابها) جز همین سه مورد که در آثار نظامی به کار رفته دیده نشد.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱) فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۶۱) برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۶) سبک شناسی. چاپ نهم. تهران: مجید.
- خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۵۷) دیوان اشعار. به کوشش ضیاءالدین سجادی. چاپ دوم. تهران: زوآر.
- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۶۹) تاریخ زبان فارسی. چاپ چهارم. تهران: نو.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳) امثال و حکم. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۷) لغت نامه. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین (۱۳۶۳) غیاث اللغات. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- رجایی، محمدخلیل (۱۳۵۹) معالم البلاغه. چاپ سوم. شیراز: دانشگاه شیراز.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۶۲) دیوان اشعار. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: سنایی.
- سوزنی سمرقندی، شمس الدین محمد بن علی (۱۳۳۸) دیوان اشعار. تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۷) منطق الطیر. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ چهارم. تهران: سخن.

فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ (۱۳۸۸) دیوان/شعار. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ هشتم. تهران: زوآر.

مجیرالدین ییلقانی (۱۳۵۸) دیوان/شعار. تصحیح محمد آبادی. تبریز. دانشگاه تبریز.

مسعود سعد (۱۳۸۴) دیوان/شعار. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه.

مشکور، محمدجواد (۱۳۴۹) دستورنامه. تهران: شرق.

معزی، ابو عبدالله محمد بن عبدالملک (۱۳۶۲) دیوان/شعار. با مقدمه و تصحیح ناصر هیری. تهران: مرزبان.

معین، محمد (۱۳۶۲) فرهنگ فارسی. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.

منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص (۱۳۶۳) دیوان/شعار. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ پنجم. تهران: زوآر.

میرزانی، منصور (۱۳۷۸) فرهنگ کنایه. تهران: امیرکبیر.

نفیسی، علی اکبر (۱۳۲۱-۱۳۲۴) فرهنگ نفیسی. تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸) فرهنگ فارسی عامیانه. تهران: نیلوفر.

نظامی گنجهای، ابو محمد الیاس بن یوسف (۱۳۶۳ الف) مخزن/الاسرار. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

_____ (۱۳۶۳ ب) خسرو و شیرین. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

_____ (۱۳۶۳ ج) هفت پیکر. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

_____ (۱۳۶۳ د) شرفنامه. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

همایی، جلال الدین (۱۳۶۱) فنون بلاغت و صناعات ادبی. چاپ دوم. تهران: توس.